



محمد علی رجایی

(۱۳۶۰ - ۱۳۱۲)

جعفر ربانی

مسجد هدایت

محمدعلی رجایی در شهر قزوین متولد شد. در چهار سالگی پدرش درگذشت و این طفل یتیم در قزوین با مادر و برادرانش زندگی کرد. همان‌جا کار کرد و درس خواند. در پانزده سالگی (۱۳۲۷) به تهران رفت و یک سال بعد با تصدیق ششم ابتدایی وارد نیروی هوایی شد. پنج سال در نیروی هوایی ماند و هم‌زمان در مدارس شبانه به تحصیل ادامه داد و دیپلم گرفت. گویا در همین زمان بود که در اثر حضور مستمر در مسجد هدایت و مصاحبت با آیت‌الله سید محمود طالقانی که «شغل معلمی را رسالت انبیا می‌دانست»، تصمیم گرفت معلم شود. از این رو متقاضی شغل معلمی شد و به بیجار رفت و مدتی را در آن‌جا به تدریس پرداخت. دو سال بعد، در کنکور ورودی دانش‌سرای عالی تهران در رشته ریاضی پذیرفته شد. پس به تهران بازگشت و با تحصیل در دانش‌سرا، مدرک لیسانس گرفت. آن‌گاه به استخدام رسمی وزارت فرهنگ در آمد و به ترتیب در شهرستان‌های خوانسار، قزوین و تهران به تدریس مشغول شد.

کسانی که با رجایی هم‌کار و یا شاگرد او بوده‌اند، غالباً و

میان چهره‌های طراز اول انقلاب اسلامی، محمدعلی رجایی، چهره‌ای، اگر نه بی‌نظیر، کم‌نظیر است. این را فقط از نظر فعالیت‌های سیاسی و انقلابی و مبارزه در راه ایمان اسلامی او نمی‌گوییم، بلکه به لحاظ ابعاد شخصیتی رجایی است که بر آن تأکید می‌کنیم: شخصیتی پرتحرک، بی‌قرار، هوشیار، عاطفی، دارای شجاعت اخلاقی با عزت نفس، از خود گذشته و...

رجایی بیش از چند سال در عرصه عمومی جامعه ایران ظاهر نشد و از این رو ابعاد وجودی‌اش هم، آن‌طور که باید شناخته نشد. حتی امروز اغلب وی را جز در قالب عبارات و کلماتی که صرفاً در ستایش او بیان می‌شود، نمی‌شناسند و البته این کافی نیست.

اول معلم، بعد مبارز

رجایی در درجه اول یک معلم بود، از این‌رو ما می‌کوشیم در این مختصر عمدتاً به این جنبه از شخصیت او، که البته نمی‌تواند از مبارزات سیاسی وی کاملاً جدا باشد، بپردازیم و امیدواریم همین اندک بتواند ابعاد اساسی شخصیت وی را روشن سازد. پس بیاییم بر سر سخن!

را معلمی دلسوز، پرکار و شایسته دانسته‌اند. برای نمونه، یکی از شاگردان او به نام حسن بلورچی که مدارج عالی تحصیلی را در رشته‌های شیمی و علوم مواد طی کرده، از او چنین یاد کرده است: «شخصیت دیگر مدرسه، آقای رجایی بود. کسی که بعداً اولین نخست‌وزیر جمهوری اسلامی شد. آقای رجایی دبیر هندسه بود و در کار خود بسیار تجربه داشت. مقداری از سطح مدارس دیگر بالاتر درس می‌داد، ولی مطالب را بسیار شسته‌رفته کرده بود، به طوری که درک آن برای دانش‌آموزان ساده شده بود. با طرح مسائل پیچیده‌تر از سطح کتاب، باعث می‌شد دانش‌آموز به نوعی ژیمناستیک فکری بپردازد. ولی درس او هرگز مشکل نبود که باعث ایجاد اضطراب و یا احساس عدم توانایی در دانش‌آموزان بشود. به نظر ما می‌رسید که او همه وجود خود را وقف آموزش دانش‌آموزان کرده است و برای خود هدف شخصی ندارد. با تمام وجود معلم بود. برای هر جلسه تدریس، مقدار زیادی انرژی می‌گذاشت. شکل‌های هندسی را به نحو احسن می‌کشید. دایره‌های انگار با پرگار کشیده شده بودند. پای تخته سیاه مثل یک بازیکن والیبال بود که با جدیت تمام مشغول بازی است. به خاطر ندارم که او جزوه‌گویی کرده باشد. آن چه به خاطر می‌آورم، این است که هر جلسه برای خود او و ما دانش‌آموزان صحنه تحرک فکری بسیار خوبی بود. هرگز کلمه‌ای برای ساکت کردن کلاس به زبان نمی‌آورد. درس‌های خود را به صورتی جذاب ارائه می‌داد تا به صورت طبیعی توجه دانش‌آموزان را جلب کند.»

در مدارس رفاه و کمال

رجایی چند سال در مدارس سخن و پهلوی قزوین به تدریس مشغول بود، اما سه روز در هفته را نیز به تهران رفت‌وآمد می‌کرد و به فعالیت‌های انقلابی و مبارزاتی و از جمله حضور در مسجد هدایت ادامه می‌داد. در همین رفت‌وآمدها بود که با مدرسه کمال و مدیر و مؤسس آن **دکتر یدالله سحابی** آشنا شد و مایل به همکاری با آن مدرسه گردید و طی نامه‌ای به مدیر مدرسه، تقاضای خود را مطرح کرد. این درخواست پذیرفته و رجایی در دبیرستان کمال مشغول به کار شد. مدرسه کمال نقطه اوج فعالیت‌های فرهنگی، آموزشی، مدیریتی و مبارزاتی رجایی بود؛ چه، او توانست در پوشش کار آموزشی، به فعالیت‌های وسیعی دست بزند و باشبکه‌های مبارزه بیش از پیش از پیش ارتباط یابد. گام بعدی رجایی، همکاری در تأسیس «مؤسسه فرهنگی و امداد رفاه» بود که با همیاری آقایان **هاشمی رفسنجانی**، **دکتر محمدجواد باهنر**، جمعی از اعضای هیئت مؤتلفه و نیز تجار متدین تهران انجام گرفت. رجایی و باهنر به اعتبار این که در آموزش و پرورش سابقه آموزشی و اجرایی داشتند، به جلسات اولیه دعوت شدند و مسئولیت اداره مدرسه به آنان واگذار شد. این مؤسسه که شامل دو باب دبستان و دبیرستان بود، بعداً با پیوستن دکتر **محمد بهشتی**، رونق و اعتبار بیشتری یافت.

شایان ذکر است که مدارس رفاه دخترانه بود و توسط خانمی که خود از مبارزان انقلابی بود، مدیریت می‌شد و آقایان مذکور تنها امور پشتیبانی مدرسه را به عهده داشتند البته مدرسه در سال ۱۳۵۳ از سوی رژیم بسته شد. رفاه همان مدرسه‌ای

است که در سال ۱۳۵۷، برای مدتی به اقامتگاه امام خمینی تبدیل شد. این مدرسه تا امروز هم چنان فعال است. رجایی، چنان که بیشتر هم اشاره کردیم، یکی از بهترین معلمان ریاضی بود که به ویژه در تهران خوش درخشید و حتی یک بار به عنوان معلم نمونه انتخاب شد، اما حاضر نشد جایزه خود را از دست وزیر وقت آموزش و پرورش دریافت کند. در واقع، او اگر چه در زمینه شغلی بسیار وظیفه‌شناس بود، اما کیوتر دلش در هوای دیگری پر می‌زد و آن مبارزه با رژیم سرکوبگر وقت بود. همین روحیه بود که هر چه بیشتر او را به گرداب مبارزه کشاند. سرانجام در سال ۱۳۵۳ که از سخت‌ترین سال‌های سرکوب در آن دوره بود، دستگیر شد و به زندان افتاد. وی را به مدت حدود دو سال انفرادی نگه داشتند و انواع شکنجه‌ها را بر او روا داشتند، اما وی زبان نگشود و کسی را لو نداد تا سرانجام شکنجه‌گران را تسلیم کرد و او را به زندان منتقل ساختند.

پس از شهادت رجایی در سال ۶۰، آقای هاشمی رفسنجانی در یکی از خطبه‌های نماز جمعه، از رجایی چنین یاد کرد: «ما در تمام دوران مبارزه از سال ۴۱ تا ۵۷، هیچ موردی را سراغ ندارم که یک نفر بیست و چند ماه در یک سلول بماند و مرتب زیر شکنجه باشد و حرفی نزنند. من پیش ایشان اسراری داشتم که اگر فاش می‌کرد، بنده را هم اعدام می‌کردند.»

کفالت، وزارت، صدارت

پس از انقلاب، هنگامی که دکتر **غلامحسین شکوهی** از وزرات آموزش و پرورش استعفا داد (۱۳۵۸)، محمدعلی رجایی نخست به عنوان کفیل و سپس به عنوان وزیر این وزرات‌خانه، منصوب شد. دو کار مهم او در این سمت، یکی تأسیس «معاونت پرورشی» بود و دیگری گسترش و توسعه مراکز تربیت معلم. پس از آن که وی به نخست‌وزیری منصوب شد و وزارت آموزش و پرورش را ترک کرد، دکتر محمدجواد باهنر جانشین او شد. چنان که می‌دانیم، بعداً با برکنار شدن ابوالحسن بنی‌صدر از ریاست جمهوری (۱۳۶۰) و تجدید انتخابات، رجایی از سوی مردم به ریاست جمهوری برگزیده شد که خود، دکتر محمدجواد باهنر را نیز به عنوان نخست‌وزیر انتخاب کرد. اما دولت این دو متأسفانه مستعجل بود، چرا که هر دو در فاجعه انفجار بمب در ساختمان نخست‌وزیری، در هشتم شهریور همان سال به شهادت رسیدند.

موزه شهید رجایی

به پاس خدمات شهید رجایی و بزرگداشت یاد او، در سال ۱۳۷۳، خانه مسکونی او در خیابان ایران، در تهران، از سوی سازمان میراث فرهنگی، در ردیف آثار ملی ثبت شد و با همکاری بنیاد شهید به صورت موزه‌ای درآمد که تا امروز دایر است. سخن آخر این که شهید رجایی، از ذوق ادبی نیز بی‌بهره نبود. شعری از او باقی مانده است که آن را در دوران مبارزه، به عنوان پیام یک زندانی همسرش سروده است. این شعر را در صفحه بعد بخوانید.

زیرنویس

۱. رشد معلم، شماره ۳، آبان ماه ۱۳۸۹، ص ۴۶